

ویژه نامه پنجمین سالگرد

زنده یاد استاد حمید آرش آزاد

آرش

مرداد ۱۳۹۴

پادنامه



RATHIM

استاد رحیم بقال اصغری

من جهان دان گئدهر اولسام، گئنه نامیم قالاجاق

حق سئوهر دیل لر، آغیز لاردا، کلامیم قالاجاق

مرا میم انسانین آزادلیغی، حریتی دیر

من او زوم تور پاغا گئتسه مده، مرامیم قالاجاق

گولدوروب، خلقی اویاتماق، منه دیر عیش مدام

غافل اول ماز داهای خلق، عیش مدامیم قالاجاق

شعر از: حمید آرش آزاد

در ویژه برنامه شبی با طعم زنجفیل در تبریز انجام گرفت

## تجلیل از حمید آرش آزاد به پاس سالها تلاش در عرصه طنز مکتوب

در ویژه برنامه «زنجفیلی گنجه» که با هدف بزرگداشت هنرمندان طنز و مشاهیر زنده و فقید این عرصه برگزار شده بود، از حمید آرش آزاد تجلیل به عمل آمد.

مراسم فرهنگی هنری «زنجفیلی گنجه» که با حضور گسترده مردم و هنرمندان در محل تالار پتروشیمی تبریز، برگزار شده بود، ترکیبی از اجرای برنامه‌ای رسمی و طنزآمیز بود که توانست حق عنوان برنامه را ادا کند و فرست ساختی متفاوت از برنامه‌های فرهنگی را رقم زند. بخش‌های ویژه تجلیل که در خلال برنامه صورت می‌گرفت به هفت نفر دیلم افتخار و ۲۰ نفر لوح تقدیر اعطاشد. این مراسم در حالی برگزار شد که خانواده بزرگ فرهنگ و هنر تبریز، جای سه تن از هنرمندان طنزپرداز این شهر را در صحنه خالی دیدند و خانواده‌های ایشان به نمایندگی روی صحنه آمدند. در این مراسم از خانواده‌های محترم استادی زنده یاد علی عطایه، حمید آرش آزاد و مجید صباحی ایرانی یالقیز به پاس یک عمر حضور موثر شان در این عرصه تجلیل شد و یاد و خاطره آنها گرامی داشته شد.



لوح تقدیر

ویژه برنامه زنجفیلی گنجه، هفته نکوداشت تبریز - شهریور ۱۳۹۳

همزمه کرده‌اند خانواده‌ختم استاد زنده یاد حمید آرش آزاد

با سلام و تحييت

عنای هنر، زیبایی افزونی بایان پایدها به زبان زیبا و باورنده و تایپگذار است و در میان اقسام گوناگون هنر، شاید هنر ملطف به شواطیرین و فصیح ترین شکل بیانگر این نیاز ادمی بوده است. از اینست بخشیدن به زندگی مردم و به ویژه شهروندان شهر تبریز، شهر اولینهای ایران در باشکوهترین وجه چهاره اش، کلام و حرکات و سکنات شما را در ذهن خود جاودانه نموده است. یاد شما به عنوان هنرمندی مردمی که غلظت را در قالب نظر با طبعی زیبی از جذب عالی می‌نماید خواهد بود. هدیه می‌دهد، همواره به نیکی خواهد درخشید و این امر بهانه‌ای شده تا از طرف مردم و هنرمندان و سازمان فرهنگی هنری شهرداری تبریز در کمال افتخار در استانه «هفته نکوداشت تبریز» در ویژه برنامه زنجفیلی گنجه از حضر تعالیٰ قدّرداشی نماییم.

میراث اسلامی ایرانی، عربی، فارسی



## یادنامه آرش

۲۳ مرداد ۱۳۹۴ مصادف شده با پنجمین سالگرد آزادی حمید آرش آزاد از قفس تن، با وجود آن که ۵ سال از سفر بی بازگشت حمید آرش آزاد نویسنده، مترجم، روزنامه‌نگار، شاعر و طنزپرداز شهیر کشورمان می‌گذرد، اما باز هم شاهد آن هستیم که مطالب نوشته‌ها و اشعار این زنده‌یاد همچنان در نشریات، سایت‌ها و مجلات تخصصی طنز و روزنامه‌های محلی و سراسری درج می‌شود و دوستان و دوستدارانش نوشته‌هایش را می‌خوانند.

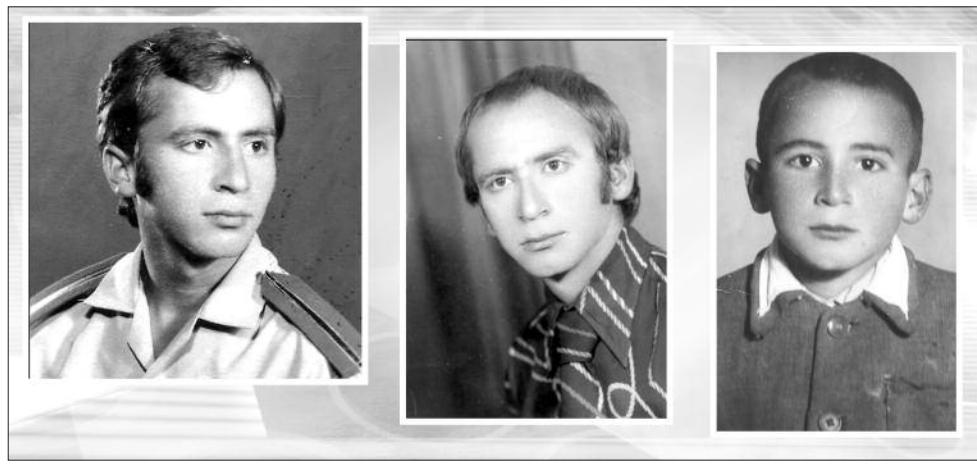
از دیگر روی همچنان شاهد تازگی و نوآوری در نوشته‌های حمید آرش آزاد هستیم و این نشانگر نکته‌سنگی و همت والای این طنزپرداز کشورمان بود. امسال نیز به مناسبت پنجمین سالگرد درگذشت حمید آرش آزاد ویژه برنامه‌ای با همت و تلاش هنرمندان و هنردوستان، اصحاب قلم و اندیشه، یاران و دوستانش، مخصوصاً اعضای گروه فرهنگی و ورزشی رسا، انجمن حافظ و فضولی، همراهانمان در شهرستان عجب شیر، دوستان و دوستدارانش که در دوران زندگی و بعد از فوت این عزیز از دست رفته ما را تهی نگاشتند، در قطعه هنرمندان وادی رحمت برگزار شد.

ویژه نامه «یادنامه آرش» با همکاری و تلاش نویسندهان، شعراء و پژوهشگران عرصه فرهنگ و طنز از شهر تبریز دیگر شهرهای استان و خارج از استان منتشر شده و امیدواریم در سال‌های بعد نیز با همکاری و همدلی عزیزان بتوانیم با چاپ ویژه نامه‌های تخصصی و نیز کتاب‌ها و اشعار طنز حمید آرش آزاد یاد و نام اش را گرامی بداریم.

در پایان بار دیگر از اعضای گروه فرهنگی، ورزشی رسا، اعضای انجمن حافظ، فضولی، استاد علی دیونداری، استاد رحیم بقال اصغری، دوستان و همراهانمان در شهرستان عجب شیر، اساتید، هنرمندان، نویسندهان، شعراء و دیگر عزیزان مخصوصاً مدیریت و کارکنان موسسه‌های آذین کامپیوتر، چاپ پرنیان، لیتوگرافی نگین، صحافی اسلامی که در این ۵ سال یار و یاورمان بودند صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم.

برای هر گونه پیشنهاد و ارسال مطلب برای ویژه نامه می‌توانید از طریق شماره تلفن ۰۹۱۴۳۱۳۵۷۶۴ آرش آزاد و ایمیل [gbmobil.com](mailto:gbmobil.com) نمایید.





## توصیف گر درد تمام فصول

ص. رحمانی خیاوی

درآمدش به معلم توانست جامه‌ی آرزو به تن کند. قرآن را در مکتب خانه حفظ کرد ولی هیچ توفيقی در سروdon اشعار پیدا نکرد و دو سال مورد مضمونه کی شنوندگان قرار گرفت. یک روز رنجیده به مزار بابا کوهی رفت و در آنجا به حال خودش زار گریست. شب خوابید. در خواب بزرگی را دید که لقمه‌ای را به او می‌خوراند و می‌گوید دروازه‌ی علوم به روی تو باز شد. صحیح که برخاست این غزل را با مطلع زیر سرود:

**دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند**

وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند.

علیغم دانایی و آگاهی آرش آزاد از ادبیات در بلند ترین قله‌اش، مخاطب شعر او اغلب افراد ساده‌ی جامعه هستند. او می‌خواهد حرفاها بزنده که از پیچیدگی خاصی برخوردار نیستند بلکه معنا و مفهوم ساده‌ای را می‌رسانند.

**دیجیتالی گلیب، دُبیر، بئش - آلتی مین کانالی وار**

**گنجه - گونوز کسیلمه بیر آراسی ماهواره نین**

نه قدر اولسا مبتل، تحمل ائله رم، ولی

**اولور سیاسی چوخ زامان اداسی ماهواره نین**

استاد آرش آزاد در زمینه‌ی شعر و شاعری به دلیل مطالعات و تحقیقات ادبی در زمینه‌های مختلف ادبیات، به اسلوب جدیدی از شعر توفيق یافت و چنان ویژگی هایی به دست آورد که با این طریق به موقوفیت در میان عame مردم می‌رسد؛ چرا که آن چه شاعران می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند فضای شعری است که حلقه‌های ارتباطی با شعر کلاسیک داشته باشد و طنز نه تنها حلقه‌های ارتباط با شعر کلاسیک است بلکه همچون وزن، مردم به شکل علامت، آن را همراه ضروری شعر می‌دانند. مسئله در اینجا است که در فضای طنز شرایط مقولیت به سرعت ایجاد می‌شود و با سرعت بسیار زیادی زبان و ادبیات زبانی خاص خود را خلق می‌کند. اما این زبان به بخش کوتاهی از تاریخ مربوط می‌شود و با تغییر آن شرایط زبان هم به سرعت تغییر می‌کند. در نتیجه چنین ادبیاتی برای ادوار بعدی دچار درد تنهایی می‌شود؛ در این میان شاعرانی که با فاصله گرفتن از زبان و کلمات ویژه‌ی روز و پرداختن به مفاهیم هنری، شعر می‌سرایند طبیعتاً شعر شان کمتر دچار فراموشی می‌شود. و آرش از چنین شگرده استادانه بهره برده است.

**آرش آزاد** از جمله شاعرانی است که توانست در همان آغاز شاعری به زبان خاص خود برسد. به وجود آمدن یک زبان که تحت تأثیر کسی نباشد کمک بسیاری به او کرد تا بتواند شاعری مستقل باقی بماند و به دنبال مسائل دیگری در شعر باشد.

تبریز در ادوار تاریخی همواره صاحب سبک بوده است. سبک تبریز چه در نقاشی و خط و چه در شعر و داستان و سایر هنرها نه تنها یکی از قطب‌های کشور، بلکه گاهی محور توجه جهانیان بوده است. شعر استاد آرش آزاد به عنوان تداوم سبک تبریز در عرصه‌ی هنر کلامی باقی خواهد ماند.

می‌کند هر پدیده‌ای را به گونه‌ای دیگر بینند و هر مؤلفه‌ای را به زبان شاعرانه توضیح دهد. در میان احساسات و بیان شاعرانه او نیز گاهی در می‌یابیم که شاعر دچار سرگشتشگی است و این، بازتاب زندگی دریه اجتماعی و معیشتی اوست که در این حالت ها نمی‌تواند شکل واحدی را انتخاب کند و حتی نمی‌تواند از سوژه‌ی واحدی صحبت کند. برای همین چنین موقعی شعرهای بلند می‌نویسد که بتواند دائمًا تغییر مسیر داده و در یک شعر موضوعات متعددی را وارد کند.

آن چه در شعر او هنوز به چشم می‌خورد روحیه خردگرایی است که از فضای مطالعات عمیق از ادبیات ایران و جهان در آن سال‌ها تأثیر می‌پذیرد. شاعر با آن چه در ذهن او وارد شده و آن چه که مطالعه کرده و خوانده در یک کشمکش ذهنی به سر می‌برد. نه می‌توان گفت فضای ذهنی کتابی را کاملاً می‌پذیرد و نه می‌توان گفت طرح جدیدی را اساس شخصیت و نگاه خود به جهان پی می‌ریزد. گویی راه گریزی برای او وجود ندارد جز آن که هر چه را دیده و یا تجربه کرده به زبان شعریان دارد. این گونه شعرهای «آرش آزاد» تا پایان کتاب «اخوات یایین گیزلت» ادامه پیدا می‌کند.

البته در این میان نباید کارهای غیرشعری او را اعم از ترجمه یا تصحیح متن، مقاله‌نويسي برای روزنامه های متفاوت، خبرنگاری، سردبیری و هزار دوندگی های بی سرناجم، آن هم در ازای چند روزگاری برای گذران خانواده، نادیده گرفت. شاعر در اینجا به پایی مبدل می‌شود که آن چه را که در جهان بیرون از او وجود دارد به شعر منتقل کند. بنابراین مثلث شکل می‌گیرد که یک ضلع آن شاعر است؛ ضلع دیگر جهان در دنک پیرامون او؛ ضلع سوم یعنی شعر، کامل کننده این وضعیت است و جانی است که شاعر خود را در پیوند با جهان خارج احساس می‌کند و به آرامش می‌رسد. شعر برای او از خودن نان و آب هم واجب تراست، زیرا تنها جزیره‌ای است که از غرقاب چرگین زندگی در آن پاه می‌جوید. به عبارت دیگر آرش آزاد بدون شعر معنی ندارد. و البته ماندگارترین چهره‌ها در تاریخ آنها بوده اند که هنرستان مخصوص تجربه‌ی شخصی خودشان بوده است. در ادبیات جهان از داستایوسکی و ماسکیم گورگی روسی گرفته تا جک لندن آمریکایی و تا میرزا علی اکبر صابر آذربایجانی و میرزا حسین کرمی مراغه‌ای خودمان شیرینکامی هنرستان را با تلحکامی زندگی جسمانی شان به دست آورده اند.

و نیز در باره شاعر آسمانی حافظ آورده اند: پدرش بهاء الدین بر اثر فقر و پریشانی شیرازه‌ی زندگی خانوادگی را از هم پاشاند و خواجه در سینین کودکی خمیر گیری را پیشه کرد. از نیمه شب بر می‌خاست و تا صبح خمیر می‌گرفت اما دلش در هوای تعیلم در مکتب خانه‌ای که در همسایگی آنها دایر بود می‌سوخت. رفته اراده اش برای داخل شدن در آن جا قوی تر شد تا این که با پرداخت یک ثلث از



از رموز شاعران موفق آشنایی آنان با فرهنگ مردم از یک طرف و مجهز بودن به تکنیک خواص از سوی دیگر است. استاد آرش آزاد به رموز علمی و ادبی زمان خود نیک آشنا بود و به عنوان شاعر و ادیب ارزشمند در ادبیات معاصر ایران شهرت یافت. جنبه‌ای که وی را در بین یک سلسله شعرای هم دوره اش متمایز می‌سازد نزدیکی شاعر به زندگی مردم پیرامونی و انعکاس ایده‌های آنان در خلائق‌تی‌های خود است.

آن چه که باعث شهرت شاعر گردیده طنز های گزنده‌ی اوست که در ادبیات معاصر به نام «طنز تلخ» معروف است. در آثار طنز شاعر نه فقط قدرت ادبی و شاعرانه وی منعکس است بلکه جهان بینی، مبانی فلسفی و اخلاقی وی هم جلوه گری می‌کند.

**یوز دولاریق لار اونا بولبول کیمی چچه وورور لار**

**بیر قیرانلیق دا بیزه سویل او زاقدان آن ترانی**

تورپاغی ائبلر قیزیل هر او زده دورد مقال توک اولسا قوی‌سما سلمانی آلا تیغ ایله سندن کیمیانی شاعر در برخی اشعار خود صریحاً به بیان مسائلی می‌پردازد که همگی بطور کلی به دور موضوع واحدی می‌چرخند. این موضوع اساسی همانا عبارت از مسئله تعادل فردی - اجتماعی است. شاعر نبودن عدالت اجتماعی را شدیداً مورد تقدیق قرار می‌دهد و انسانهای ساده‌ای را که با دسترنج خویش زندگی می‌کنند تقدیر می‌نماید و تبلی و طفیلی گری و ریاکاری را نکوهش می‌کند.

**دورد داملا یاغیشلا ننچه کندی ستل قوپاردي**

**گویدن بیزه بو نازیل اولان رحمهت قوربان!**

**قیمتلریمیز جئت کیمی سونجوقلاییر عرشه**

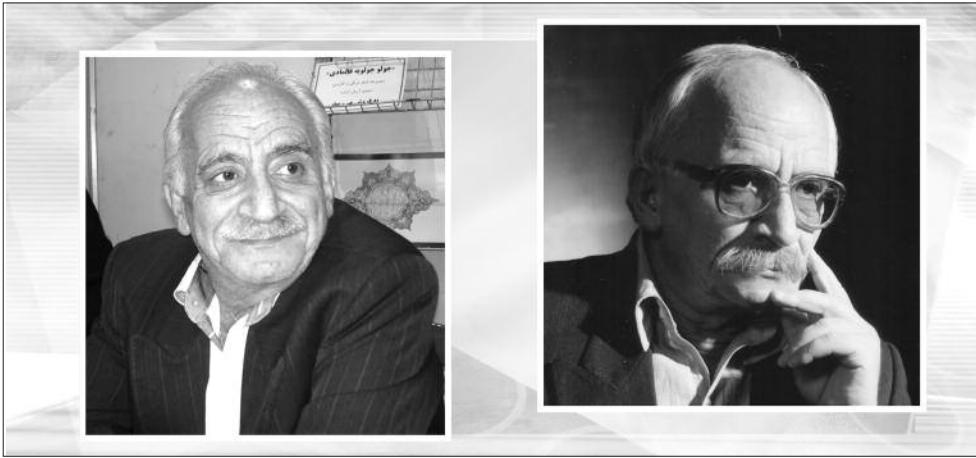
**تبنیلیک ایچینده بو قدر سرعنه قوربان**

**تولیداتیمیز تکجه پلاستیک توب اولوبدور**

**بو علمه، بو فرهنگ، بئله صنعته قوربان**

برای حراست از میراث معنوی یک ملت شخصیت هایی از قبیل شاعران، داستان پردازان، فیلسوفان و... از میان همان ملت پای به میدان می‌گذارند تا هیجانات و دردهای مردم را به نسل های بعدی انتقال دهند و میراث معنوی مشترک آن ها را از صافی گذران تاریخ عبور دهند و راه آیندگان را روشن سازند. برای چنین کار مهمی تنها نام کسانی در تاریخ ثبت می‌شود که خودشان را برای چنین امر بزرگی آماده سازند. ذهن «آرش آزاد» در شعرهایش، ذهنی پرسشگر و جستجوگر است و سعی در جستجوی مفاهیم دارد. تلاش





## طناز شاعیر یازیچی، مترجم، معلم حمید آرش آزاد حقیندہ

ناز خند صبحی - زنجان



آرش آزاد دیردی کی: عائله ایچینده عشق بیر مقدس چراگا بنزره کی اورگ لری ایشخلاندیرار اونا جهت بیزیم ادبیاتمیزدا عاشقانه ناغیل لار و افسانه لر بویوک بیر بیر تایپ . بونودا دئمئیم کی، حمید آرش آزاد معلم لیگ قازانجینان یاشارداری و او زد ممکن معلمی لیک بول قازانج ایشی و همیشه گولومسه لرک و او جورکی شعر قوشارداری و یا یازی یازاردی یاشارداری. البت یاتدیقیری. هی هات! اگر تاندی حمید آرش آزاد دا بیر پارچاجیات با گیشیلاسایدی، چوخ ساده گئینیب گونشی قارشیلاسایدی، سودیکی انسان لارا گوندہ مین بول سنیری سویرم دئمه دن گونارین کنچیرتمزدی. آخری حمید همیشه نفریتین بوز او زه رینه یازادی.

حاکمان تاریخ هرگز از هزل ناخرسند نبوده اند بلکه دلک هم داشته اند. تمام مطالب ضد اخلاق نیز از دربار سلاطین بیرون آمده است. ولی طنز به مزاج آنها خوش نمی آمد. چون طنز جامعه را بیدار می کند.

سرخوس را قربانی می کردن تا بانگ بیداری سر ندهد. نگاه هنرمند به جامعه چگونه است؟

مسلسل هنرمندان با دیگر مردم جامعه تفاوت دارند مثلا در شعر اگر احساس و فهم انسان ها یکی بود آن وقت هم شاعر می شدند.

شعر: هم در بین خودشان درجه بندی و رتبه دارند.

استادی که فرمول شیمیایی عسل را تدریس می کند آیا می تواند ذره ای عسل تولید کند؟

اصولا هنر زاییده چیست؟

هنر زاییده فشار و محرومیت است. تفاوت مارش عزا و سه گاو را بوضوح می توان دریافت، شرایط فقر و فشار و دیکتاتوری است که چارلی چاپلین را بوجود می آورد.

مشاهیر دنیای طنز ازدیابیجان کدامند؟

طنز به معنای عام در ایران تا نهضت مشروطه در دربار بود به همین خاطر نیز چنان رشد نداشت و متعالی نبود. در نهضت مشروطیت، ادبیات مردمی شد. عالی ترین و قدرمندترین طنزنویسان و هنرمندان بوجود امدن جلیل محمد قلیزاده ملانصرالدین را بنیانگذاری کرد. نسیم شمال، دهخدا نیز به خلق آثار هنری پرداختند ولی در حق صابر انصاف رعایت نشد و اشعار و نوشته های او سرفت ادبی شد.

یادار ز شمع مرده یاد آر دهخدا

سروده صابر است که: یادائت منی یا نه یادائت جایگاه شعر طنز ادبی در این زمان بعد از شما؟

نجار اوغلو، عمران صلاحی، یالقیز، شهرک، عباس بایانی طنزهای شیوانی ارائه می کنند.

فلاتک دونیا سینا آچدین: میزگوترویری تکجه ایلان دان - زدادان گورو روک «رازیقا» سیندا قابان دان زدادان انتخابات کی یاخین لاشدی، یاگیردام - باجادان شهردار مدح یازان شاعره هنی سکه وئیر باهارین یاغمور و تک وعده یالادان زدادان شهرده سالمیر اصالا خیاباندان زدادان

آذریاچان دا طناز شاعیر یازیچی معلم شهرتی قازنان. میرزا علی اکبر طاهر زاده «صابر» محمدجلیل قلی زاده، معجز، عمران صلاحی و ... بحقیقتی ثابت اثیلیب لرکی آذریاچان شاعیری اجتماعی مستله لری ظرافات لحنین خلقه تانیتدریب و اونلارین بیرسی ده بترینین تبریزده کوره باشی محله سینه ۱۳۲۷ انجی ایلده دونیاگوز آچان «حمید آرش آزاد» دیر. بوایکی دیلده یازان قتزچی و مترجم گول اوغلان، قزلباش، خان دایی، بچه طوطی و رو جک ... مستعار آدلارین هفتليگ طناز قرتین گل آفان امکداشليق اندمیردی . حمید آرش آزادین شعر دفتری ده «جیزیقدان چیخماملا» و «جولوچولویه قالمادی» آدیندا چاپ اولوب . اما گون بیز تکجه ایکی دیلده یازان یازیچی و شاعر یوخ بلکه انسانلیق ساحه سینده ده، بیر بویوک وارلیغی، دوری بوالاقلا را بنزه بیر آخینی، ایترمیشیک. نصر کی دمشل لر:

جهان دائمی دیره عمومر امانات

ازلن بنله دیر چونکی کائنات

الدن الله کنچیروفها سیز حیات

بیز گلدي - گندریک سن یاشادونیا!

بوردا حمید آرش آزادا خطاب دئیرم : دونیامیز یاشایاچاق و یاشاداجاییق اونو بیز؛ نتجه کی یاشاتدین دسئودین دونیانی . اوره بی وین یاغین گوزه وین ببه بی نین ایشنین گیله - گیله ارتیدین و توکدون بئنلر یمیزه؛ دوشدوندوک و اویر غک ایسته دیک . گوزلریمیزی تهرانین، تبریزین و

صاحبہ با حمید آرش آزاد - ناز خند صبحی

جشنواره مطبوعات شمالغرب کشور - زنجان مرداد ۱۳۸۴

آذریاچان را باید زادگاه و خاستگاه طنز نویسان بزرگ در یکی دو قرن گذشته ایران نامید. ظهور شعراء و نویسندها زنگ طنز پرداز نظری: میرزا علی اکبر طاهر زاده صابر، محمد جلیل قلیزاده، معجز و ... گواه این واقیعت تاریخی است که هنرمندان این دیار نگاهی متفاوت تر از سایرین به مسائل اجتماع داشته اند. امروزه نیز هنر طنز آذریاچان با بهره مندی از ذکاوت و نگاه متفاوت هنرمندان خود، جایگاهی بس ارزنده در عرصه طنز کشور دارد. استاد حمید آرش از جمله این هنرمندان طنزپرداز تبریزی است. آثار او، وی را بی نیاز از هرگونه حرف و سخن دیگر کرده است. آرش آزاد، متولد چهارم دی ماه ۱۳۲۷ محله کوره باشی تبریز است. تحصیلات دانشگاهی را در رشته های مختلف تجربه کرده است. زمانی، به قول خودش، به شغل پردرآمد معلمی پرداخته و اکنون حدود ۲۰ سال است که روزنامه نگاری می کند و جزو نویسندها و کادر رسمي روزنامه امین تبریز است. آرش هم شاعر است و هم مترجم و طنزپرداز. هم ترکی می نویسد و هم فارسی انشا می کند. او از سال ۷۴ تحت نام های: گول اوغلان، قزلباش، خان دایی، بچه طوطی، بیگلریگی ، لک لک کوتوله، ورو جک تبریزی و ... همکاری پیوسته با هفته نامه طنز گل آقا داشته و برای اولین بار ستون ترکی را در این نشریه بنیانگذاری کرده است. وی که در نشریات محلی با امضاء کوره باشی اوشاغی، آزار و ... طنز می نویسد در دو جشنواره مطبوعات شمالغرب کشور نفر اول شده و در عرصه روزنامه های سراسری نیز جزو ۱۰ نفر برگزیده بوده است.

از استاد تاکنون دو مجموعه شعر طنز آمیز جیزیقدان چیخماملا و جولوچولویه قالمادی چاپ و منتشر شده است. آرش آزاد همچنین ترجمه پنج کتاب را نیز در کارنامه مترجمی خود دارد. نکته نظرات او در گفتگو با نگارنده خواندنی است.

از چه زمانی شهر طنز سرو دید؟





## گرامیداشت آرش گرامیداشت طنز است

محمدحسین طهماسب پور شهرک (میرزا)



ناراد. اکثر آن نویسنده انتظار دارند کتاب را مجانی بدهند نهایت امضا هم بکند. امروزه بازار اسپانسری رواج دارد باید اسپانسر بشوید.

آثار طنز را به صورت کتاب، DC، صوتی تصویری تکثیر و در اختیار علاقمندان قرار دهید و سهم صاحب اثر را پردازید. البته افرادی هستند که به صورت فردی، بعضًا چند نفری کمک کرده‌اند و می‌کنند، لاتن کمک مقطوعی و فردی کافی نیست.

عرض کرم باید استعدادیابی کرد، قلی از انقلاب یاد است بلبل در تهران و تبریز کنسرت داشت، در جواب سوالی گفته بود که گوشش گوشه آذربایجان بلبل دارد (نقل به مضمون). مدرسه می‌سازیم، کار فرهنگی می‌کنیم که آرش‌ها تربیت شوند.

باید آرش‌های بالقوه و بالفعل را دریابیم، ارج نهیم، آن‌ها را بشناسیم و بشناسانیم.

می‌توان کرد، وظیفه ما چیست، چه درس عبرتی می‌گیریم، چه تصمیمی، چه عمل شایسته‌ای انجام دهیم یا می‌توانیم انجام دهیم که در ساحت این عزیزان ادای گریه و خالی، گریه و زاری حق مطلب را ادا نمی‌کند.

به نظرم اگر قبول داریم که جامعه ما نیازمند آرش و آرش‌هاست باییم سرمایه‌گذاری کنیم.

باییم به تداوم و شکوفایی ادبیات متعهد، شعر آگاه‌گر به ویژه طنز کمک کنیم. متأسفانه بودجه‌هایی به نام فرهنگ به کارها و جاهابی خرج می‌شود که می‌دانیم، می‌دانند و می‌دانند. متولیان امور فرهنگی، هنری کشور عملاً نه تنها کمک و دستگیری نکرده و نمی‌کنند بلکه باید گفت:

امیدوار بود آدمی به خیر کسان

مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان

در تبریز انجمنی هست به نام انجمن حمایت از مستمندان که به همت والا شان تبریز شهر بی‌گدا شده و کارهای بزرگی در حد یک ان جی او انجام داده‌اند. چه اشکالی دارد دوستداران و طرفداران طنز انجمن حمایت از طنز و طنزپردازان تشکیل دهند.

این انجمن استعدادها را شناسایی می‌کند، تشویق می‌کند، کمک می‌کند. به نظر حقیر بهترین، مؤثرترین و درست‌ترین تشویق مثلاً یک شاعر نشر، چاپ و تکثیر و خرید آثار اوسان. متأسفانه هنوز در سبد هزینه‌های مردم ما خرید کتاب و... جایی

آرزوی هر مردی، فردی، داشتن فرزند صالح است. فرزندی که دیدن او، کارهای او هرگز را به تحسین و ادارد و بی اختیار بر پدر، مادرش رحمت فرستد. در این مورد مرحوم آرش شانس آورده است. خوش به حالش که پرسی مثل سیامک دارد، بارفتار و کردار و خلف صالح بودنش همه را به تحسین و داشته است.

سیامک هر سال سالگرد استاد را یادآوری می‌کند دستش درد نکند.

دل می‌خواست شعر بنویسم چه کنم که حس شعری که در خور شان آرش باشد ندارم.

می‌خواهم سالگردش را بهانه قرار داده و درددلی کرده باشم.

چندی پیش در اولین سالگرد مجید امین مؤید در صحبتی شعر مشهور کسرائی را خواندم:

هر شب ستاره‌ای به زمین می‌کشنند و باز

این آسمان تب زده غرق ستاره‌های است

گفتم با اجازه زنده یاد سیاوش دیگر نمی‌توانم با مصراج دوم موافقت کنم. نومید نیستم اما به نظر واقعیتی است تلح که هر ستاره، ماه، قمر، شمس و شخصیتی را که از دست می‌دهیم به شدت جایش خالی است.

راستی کو آرش دوم آرش طنزپرداز دیگر.

من وقتی موظف به نوشتمن مطلبی یا صحبت در محفلی می‌شوم این سؤال ذهنم را مشغول می‌کند که چه باید کرد، چه

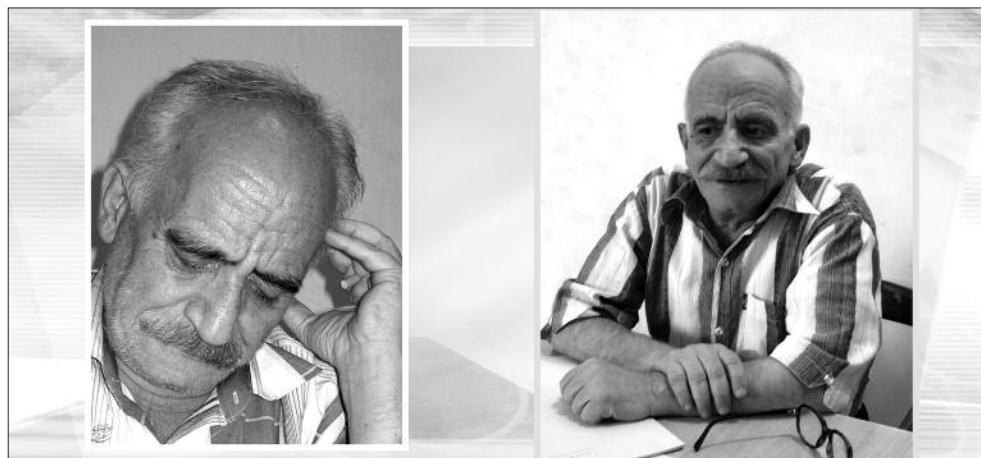
## عزيز شاعرین مرثیه سی

حبیب محسنی اعلا(یاری)

او هر لحظه دایانمیش ظولمه قارشی  
بسان آهن و پولاد، گئددی  
او میدی، آرزویی قالدی گوژونده  
سیتملدن ائدن فریاد گئددی  
جوشان طبیلله طنزین ساحه سینده  
ادب مولکون ائدب آباد گئددی  
دئدی (یاری) کی آرش حق یولوندا  
صداقتمن قویوب بیر آد گئددی

اولان غم غصه دن آزاد گئددی  
قتل خنجر بیداد گئددی  
شیرین جانیندان آل چکدی دریغا  
یامان درده دوشن فرهاد گئددی  
شیرین سوزله کؤنولر شاد ائدردی  
کؤنولر شاد ائدن ناشاد گئددی  
یوخ ایدی تای اونا طنز عالمینده  
جوشان دریای استعداد گئددی  
بو فانی عالمه چون برق گلدي  
بو دنیادن گوچوب چون باد گئددی





## ورود جای خالی طناز ماندگار به پنجمین سال گرامیداشت پنجمین سالگرد استاد حمید آرش آزاد

اکبر رضایی مولان



چشم می خورد. فکر می کنم بسیار کافی است که شخصی اگر علاوه‌مند به تحقیق و تفحص و کنکاش در حق ایشان بود باید مستقیماً به خود اثار ایشان مراجعه نماید تا بتواند مسیر تند و درازی را به راحتی و در حداقل زمان بپیماید. چونکه تک تک اشعار و نوشته‌ها دارای بعد دقیقی از شخصیت وجودی و بینش اجتماعی و فرهنگی استاد می باشدند.

شاید چنانکه شایسته ایشان است تا بحال اقدام خوب و قابل توجهی در خور شان و منزلت ادبی و هنری ایشان صورت نگرفته است، اما در نظری دقیق و بدون جانبداری خاص به راحتی می توان متوجه این شد که استاد حمید آرش آزاد با قدرت قلم و نوشه های طنزش حقیقتاً در جامعه ادبی و در بین مانیست. در پنج سال گذشته تقریباً می شود گفت که ادبیات طنز آذربایجان و طنز معاصر از آن حدی که استاد به آن جارسانده بود پیشرفت چشم گیری نکرده است و جای خالی استاد و آثارش در این چند سال اخیر خالیست. و حتی خالی بودن جای خالی فعالیت های چشمگیر طناز فراموش نشدنی آذربایجان که به حق تاثیر ویژه ای در ادبیات طنز معاصر ایران داشت روز بروز بیشتر به چشم می خورد.

بشن بیلا بنزه رکی یاتیب او بیموشام  
اما اینان چو خلو خبر دویموشام  
سانایین کی من الله جه بویموشام  
آوش اویانسین منی دیندیرمه یه

سئوگی لریم بوردا یاتیب اویماسین  
سوژلریمی دوشونمه یه ن دویماسین  
خالقیم منی یاری یولدا قویماسین  
آوش اویانسین منی دیندیرمه یه

(اکبر رضایی)  
یادبود و گرامیداشت ایشان بهترین بهانه برای گردهم آجی دوستانداران علم، ادب و طنز می باشد که بصورت مردم نهاد در چندین سال گذشته اجرا شده و موجب تثیت جایگاه ادبی این استاد فراموش نشدنی در اذهان مختلف شده است. به نوبه ای خودم و از طرف خیل عظیمی از نویسندهان و شاعران، تقدیر و تشکر ویژه دارم از زحمات آفای سیامک آرش آزاد و دیگر استادانی که همپای همدیگر در این حرکت ارزشمند، خستگی ناپذیر به پیش می تازند. در واقع یاد می کنیم تا یادمان کنند. راه گرانقدر استاد همیشه گرامی باد.

آرودین، دول، قیزین - اوغلون دا یتیم قالسینلار  
قالاسانپیسیگونه، یانسین چیگرین، اینترنت

دام ییخیلسین باشینا، قیزیز، اوغولسوز قالاسان  
گؤره سن مین بئله بوندان بترين، اینترنت

چک لرین بانک دا برگشت یئسین تتر لیک له  
دوشه سن زینانا، باتسین اثرين، اینترنت

کول الله نسین باشینا، سئل لر آپارسین اونینی  
دوغراسین سانجی گۇرۇم روده لرین، اینترنت

نه وئریسین کی، آلانمیرسان، عزیزیم بیزدن؟  
نیبیه چو خدور بو قدھر دردسین، اینترنت؟

نیبیه قویمورسان، آی اوغلان بو یاتالار یاتسین  
نه گۆزرسن بشرین هنده ورین، اینترنت؟

نه یاپیرسان بشر ایچره یننى معلوماتى؟  
نه آچیرسان گۆزون هر آن بشرین، اینترنت؟!

باشقابول يوخدو سنى فيلتەرلەن بوغمالى يېك  
باشيميزدان سووولا بلکە شرین، اینترنت!

بیزه آوش : ده سینن تک اولوب انگل چوخدان  
شوكور الله، گۈرۈب چوخ ضرورىن، اینترنت!

در اصل به جرات می توان گفت که این موضوع، دیدگاه دقیق، اندیشه‌ی ظریف ادبی و اجتماعی، جامعه پرست بودن، انسجام خانوادگی را دوست داشتن و دیگر بینش های ارزشمند فکری و اجتماعی استاد حمید آرش آزاد را به مرحله ثبوت می رسانند.

شاید بیشتر اوقات چندین کتاب و مقاله می خوانیم تا بتوانیم به ظرافت های هنری و اندیشه‌ی قدرتمند و فکری یک نویسنده و شاعر واقف شویم. اما وقتی به خود نویسنده و آثارش مراجعه می کنیم اگر کارش از دیدگاه هنری و اجتماعی، رسا، دقیق، درست، دارای پشتوناه فکری و اندیشه ای بوده باشد که مستقیماً ارتباطی به دل مردم و جامعه داشته باشد بسیار راحت تر می توان با تجزیه و تحلیل آثارش به شخصیت واقعی و تاثر هنری و اجتماعی آن هنرمند، نویسنده و یا شاعر پی برد. این ویژگی در آثار استاد حمید آرش آزاد بسیار مشهود است و خیلی جاها به

پنج سال گذشت. انگار دیروز بود، پیامکی آمد و متوجه شدیم که یکی دیگر از بزرگان ادبیات آذربایجان، طنزسرای معاصر و ماندگار، استاد آرش آزاد را از دست دادیم. شنیدن و گفتن چنین خبرهایی و گرامیداشت و یادواره ها چقدر آسان شده است !!! دستمنان خالی از نعمت بزرگی می شود و ما به خاطراتی بستنده می کنیم !!!

شاید در اوایل فقط به مصدق اینکه آین شتر در خانه هر کس می خوابد. چنین اندیشیدیم که فقط بستنده کنیم به فاتحه و صلواتی و اینکه خدای باری تعالی رووحش را بیامرزد. اما متوجه یک مهم بسیار بزرگ نشدیم که جای خالی اش همچنان خالی و بدون رقب خواهد ماند و کسی پیدا نخواهد شد که بعد از سالها نیز جرات رقابت یافته باشد تا بتواند این بازوی قدرتمند ادبیات طنز معاصر را یاری کند.

دنیای ادبیات عالم سیاست و حکومت نیست که قبل از رفتن، جایگزینی برای خود برگزیده باشی، بلکه چالش ها، فعالیت ها و آموزشها خودشان توان و عمل جایگزینی را که خودبخود در بطن جامعه و در دل مردم رشد یافته را به انجام میرساند.

سالیان سال فعالیت های بی نظیر ادبی و مطبوعاتی استاد حمید آرش آزاد بر همه کس عیان و آشکار است. هر کسی که روزنه ای برای دید از ادبیات آذربایجان و طنز معاصر فارسی و تورکی یافته باشد بدون شک نام و آوازه‌ی این استاد شهیر و ماندگار ادبیات آذربایجان را شنیده و با آثار گران معناش زندگی کرده و حال ها نموده است. هنوز هم بعد از گذشت سالها، با مطالعه آثار ایشان و ارتباط موضوعی آثار با مسائل امروزه‌ی اجتماعی، لذت خاص و ویژه ای به انسان دست می دهد. اکثر آثار طنز ایشان دارای خصوصیات منحصر به فردی است که حقیقتاً مخصوص خود ایشان است و به هیچ عنوان دارای نمودهای پیروی از طنزسرایان قبلي نمی باشد و این، مسیر جدید و نوینی است که آغازش با استاد حمید آرش آزاد بوده است و ادامه اش با طنزسرایان بعدی خواهد بود.

اخیراً یکی از شعرهای طنز استاد را پیدا کردم که چند سالی قبل از سفر بسوی حق آنرا سروده اند. شعری بسیار طنز و دارای ظرافتها خاص ادبی و اجتماعی که به نسبت زمان خودش، که هنوز مشکلات امروزی اینترنت نمایان نشده و در جامعه نمود پیدا نکرده بود بسیار دقیق و پرمغنا بوده است و دقیقاً به پیش بینی و آینده نگری دست زده است و اتفاقاً با توجه به وضعیت پیش آمده امروزی در استفاده از اینترنت، کاملاً درست نیز از آب درآمده است. مثلاً در رابطه با کاربردهای اینترنتی و مشکلاتی که امروزه و هم اکنون بعد از سالها از خلق شعر، الان دامنگیر جامعه شده و مردم را مشغول نموده است صحبت فراوان و دقیقی به زبان طنز می نماید که حقیقتاً قابل تأمل است.

چوخ اولور بس کی بیزه درد سرین، اینترنت  
گنججه-گوندوز توخونور هئى خطرین، اینترنت

قول قیچین سینسین آی اوغلان ماشین آلتدا قالاسان  
سن گلینجه، بیزه گلتسین خبرین، اینترنت





## غم زیبا، بیاد آرش زیبا

عباس حسین پور.. ارومیه



زنده ياد حمید آرش آزاد - طنز پرداز تبریزی - ظاهری آراسته، باطنی زیبا و قلمی تیز داشت.  
او با قلم جادویی خویش، واقعیت های تلخ زندگی را با زبان طنز به تصویر می کشید تا روزگار صاحبان «زر و زور و تزویر» را سیاه بکند. او راوي «قصه‌ی پر غصه‌ی» بینوایان روزگار خود بود و هر روز خدا، از بی عدالتی های زمانه‌ی خویش ناله سر می داد و همواره می نالید که: کو زندگی...!، آن همه سر زندگی...؟  
آری او «آرش زیبا»، «آرش آزاد» و «آرش شاعر» تبریز زیبا بود که با «غم زیبا» به جهان نازیبا پا گذاشت، با «غم زیبا» زیست، و با «غم زیبا» نوشت و در نهایت با «غم زیبا» بسوی آسمان های زیبا، پرگشود.  
روحش شاد، یادش گرامی  
و راهش پر رهو باد

## قیرخ آیاقلی حسرت

سولماز صادقرزاده نصرآبادی- اردبیل



۷

گوره سن قاپنی آچیب  
بیرده  
گولدوره جکسن کوره باشیندا باشسیز کوچه لری؟  
هوبپور ایچیمه قیرخ آیاقلی بیر حسرت  
شاققیلدا دیسکین سین ابزورد پنجره له ر  
قلیمه گلیر تبریزین قاش قاباقلی ساحتاتلاری

قورخونچ گولوشله  
دادالانیر اوتانقاج یارالار  
آردیندا مه له بیر گوزه له  
اوخشاما  
آغاچلارین ساتیریک ساچلارین  
رمکه یه سالاراق  
بولوت لارین ناغیلیندا  
سایاغلاییر.  
سینیسه  
بارماقلاریندان اییردین یئنی "هوب هوب نامه"  
منیسه  
بوشلوقوندا  
گولومسے يه ن یاسى گوردم  
آوه آنامین اوچمايان سئرچه لره  
اوچان بالا اسى  
اولومو گولدوروب  
قول قولًا گئددیز...

## عباس سهرابی بناب «شاهین»

هر اوج کلمه او کیشی ده تناسب ایله قرار تاپمیشدیلار. او حمید (بینیلیمیش)/آرش (ملی قهرمان)/آزاد (سرپست/قورتولموش)  
هر اوج کلمه او کیشی ده دوزگون اوژ یشینده عملده، نه سوژده واریدیلار.  
آرش آزاد، نه تکجه طنز ساحه سینده بلکه نغذه، لطیفه ده، فکاهی ده، فولکولوردا دوغرودان دوغروسو گوجلو بیر شاعیریدی.  
آرش آزاد شاعیر لیک رسالتین دوشونوردو تام وجود ایله خالقا انسانلیغا بورجون آلانایردي. آرش آزاد شاعیر رسالتینه اینانمیشدی. آرش آزاد بولداشلارینا، دوستلارینا بیر صداقتلى اولگو و رهبر ایدی.  
حمید آرش آزاد بیر صمیمی معلم ایدی.  
من بو معلم شعرین اونون روحونا اتحاف ائدر حرمتلى سلاله سینه جان ساغلیغى دیله بیرم:

## معلم اولماسايدی

پوزخونلا قالاردیلار چمن لر  
باغوان معلم اولماسايدی  
غم سونگوسو دوشلری دئشتردی  
قالخان معلم اولماسايدی  
جاهیل کیشی بوغلارین ائشردی  
عرفان معلم اولماسايدی  
صف گۆزلری توز توقاردی آنجاق  
نیسان معلم اولماسايدی  
گۆزگولری پاس باساردی مطلق  
سوهان معلم اولماسايدی  
جیرانلاری تولکولر بوغاردي  
آسلام معلم اولماسايدی  
روحلار قدحی قالاردى بوم بوش  
باران معلم اولماسايدی  
گوللر اوزو گو قالاردی قاش سیز  
مرجان معلم اولماسايدی  
قاییقلری دریالار بوغاردي  
سکان معلم اولماسايدی  
هاردا بوي آتاردیلار فیدانلار  
بوستان معلم اولماسايدی  
گولشنلر اولاردیلار شورانلیق  
رضوان معلم اولماسايدی  
اولمازدیر هیچ انقلاب سفر بر  
عصیان معلم اولماسايدی  
شاهین شرفین گۆزتلەمزدیر  
میزان معلم اولماسايدی  
دونیانی جهالت اولدوردی  
جان جان معلم اولماسايدی  
دونیانی کدر آلاردیر از دم  
ایمان معلم اولماسايدی  
دونیانی دیدردنی درد محنت  
درمان معلم اولماسايدی  
مردم تاپامازدیلار هدایت  
برهان معلم اولماسايدی  
هرزاد چکیرلردى ایرى بونگول  
میزان معلم اولماسايدی  
دونیا بوتون آچ سوسوز قالاردى  
احسان معلم اولماسايدی  
اینسانلار آزاردیلار يولقادا  
فرمان معلم اولماسايدی  
پیس- یاخشی او لاردیلار قاریشمیش  
فرقان معلم اولماسايدی  
دونیانی بوغاردى بیلگیسیزلىك  
پیمان معلم اولماسايدی  
دونیانی تباه ائدردى ظلمت  
آل قان معلم اولماسايدی  
سامانه نئجه تاپاردى سامان؟  
سامان معلم اولماسايدی  
ویرانه قالاردی جومله عالم  
عمران معلم اولماسايدی  
دونیانی آلاردیلار آلای لار  
آرمان معلم اولماسايدی

شعر ضربی

صبر اومد

یوسف گم گشته خواس بر گرده کنون، صبر اومد  
لیلی هم می خواس بیاد در عقد مجنون، صبر اومد  
نامه زدها عزدها دادن زمون انتخاب  
در عمل کاری نکردن هیچ کدوم، چون صبر اومد  
قول دادن قیمتا پایین می آد تا حد مفت  
زیر پا می ریزه هر جا جنس ارزون، صبر اومد  
تا حدود خودکفایی می رسه تولید منون  
روغن و قند و شکر میشه فراوون، صبر اومد  
میشه قیمتها، همه ش تثیت، عین کوه قاف  
وضع بازارها دیگه می گیره سامون، صبر اومد  
گفته بودیم: پر میشه یخچال مون از گوشت و موشت  
«بنده منزل» می پزه مرغ و فسنجون، صبر اومد  
جای آش کش خاله، توی بشقاب حقیر  
سبز می گردد برج و سینه و رون، صبر اومد  
گفته بودیم: یک، مساوی میشه با پنجاه و پنج  
چاکرت هم می خرره یک خط تلفون، صبر اومد  
مخلصت می پوشه چندین دس لباس شیک و پیک  
می ده پز توی خیابون، مثل اعیون، صبر اومد  
کل ماشین های بنزین سوز رو گازی می کنن  
عاری از آلودگی میشه هرامون، صبر اومد  
آق مدیر از ما نمی خوداد دیگه پول ثبت نام  
بچه مون بی شهریه میره دبستون، صبر اومد  
پوشش بیمه نصیب بنده هم میشه یه روز  
ور می افته مشکل دارو و درمون صبر اومد  
می کنه آخر روز برق نفت بر قولش عمل  
گرم میشه خونه در فصل زمستون، صبر اومد  
عقابت میشه حقوقها با تورم هم طراز  
دستمزد ها با مخارج میشه میزون، صبر اومد  
می ستوونه دارایی از دونه درست ها مالیات  
تزوی بازار و پاساژ و تو خیابون، صبر اومد  
چی بگم دیگه؟ نشد کارها درست و راست و ریس  
هر کجا هم خواس بشه، یک هو، داداش چون، صبر اومد!

شعر خواب آلود

دیدم به خواب خوش، که به دستم پیاله بود»  
بهتـان نـزن، پـیاله پـر اـز آـش خـاله بـود!  
هر درد و هر بـلا کـه شـده نـازل اـز فـلك  
از اـبـتدـا به آـدرـس مـخلـصـن حـوالـه بـود  
یـخـچـالـشـدـخـرـابـپـسـاـزـبـیـسـتـ وـپـنـجـ مـاهـ  
دـفـتـرـچـهـیـ گـرـانـتـیـ اـشـ اـمـاـ دـوـ سـالـهـ بـودـ  
هر کـسـ بـهـ پـشتـگـرمـیـ وـامـ اـزـدواـجـ کـردـ  
«در رهـگـذـارـبـادـ، نـگـهـبـانـ ژـالـهـ بـودـ»  
دارـایـ حقـیرـ، پـسـ اـزـ کـسـرـ قـسـطـهاـ  
یـکـ اـسـکـنـاسـ پـانـصـدـیـ، آـنـ هـمـ مـجـالـهـ بـودـ  
هر مـاهـ، هـفـتـ رـوزـ اـگـرـ شـادـ بـوـدـهـامـ  
بـیـسـتـ وـ سـهـ رـوزـ کـارـ منـ اـفـغـانـ وـ نـالـهـ بـودـ  
ارـثـیـ کـهـ اـزـ پـدرـ بـهـ منـ بـیـنـ نـواـ رسـیـدـ  
دانـگـیـ زـیـکـ اـتـاقـ بـدـونـ قـبـالـهـ بـودـ  
جـایـیـ کـهـ شـهـرـدارـ «خـیـابـانـ» نـهـادـ نـامـ  
یـکـ کـوـچـهـیـ سـهـ مـترـیـ پـرـ چـاهـ وـ چـالـهـ بـودـ  
ایـنـ شـعـرـ منـ نـداـشتـ اـگـرـ معـنـیـ درـستـ  
تفـصـیـلـ خـوابـ دـیـشـبـ وـ آـنـ استـحـالـهـ بـودـ  
منـ کـهـ درـ اـبـتدـاـشـ نـوـشـتـمـ بـهـ خـطـ خـوـیـشـ:  
«دـیدـمـ بـهـ خـوابـ خـوشـ کـهـ بـهـ دـسـتـمـ پـیـالـهـ بـودـ!»

## پولبولو قارغا رد ائدهر کن...؟!

سحر، گونش هله ائیلیر چیخیب - یا بیلماگا، ناز  
«منم که دیده به دیدار دوست کردم باز»

چوئه که صفینه او توز - قیرخ نفردن آرتیق یوخ  
«چه شکر گوییم، ای چاره ساز بنده نواز؟!»

یاوان کوکه! بیزه گل، سو فرادا پنیر هله وار  
«نوید دولت وصل تو داد جانم، باز!»

چوئه کچی وعده سی ده اولسا بعضی لر سوژوتک  
«گرت چو شمع بسوزند، پای دار و بساز!»

گوئه نده یاغلی کوکه، سنگکه ساری با خمام  
«چو کعبه یافتم، آیم ز بت پرستی باز!»

کلان پول ایسته سه کوئلون، بیثر آل - وئرینده چالیش  
«که کیمیای مراد است خاک کوی نیاز»

الینده جعلی قباله، دیلينده بوللو بیلان  
«خرام می کن و بر خاک سایه می انداز»

دو بونجا پول تاپ، اکیل، قوی قالا بو مشتری لر  
«به بسوی صبح وصال تو در شبان دراز»

آمان دیر، ایسته سه کوئلون سواد کتاب، صبر ایث  
«که با تو شرح سرانجام خود کسم آغاز»

ادب له، ساکت او تور، تکجه وئر قولاق، «آرش!»

«در آن مقام که «حافظ» برآورد آواز»

غزل سرایی ناهید صرفه ای نبرد»  
بوگون کی، قارغا ائدیر بولبولون صداسنی ردا

اگر بے من رای بدھی...؟

گر که شوم انتخاب، فیل هوا می کنم  
بهر همه مردمان، برج بنا می کنم  
می شکنم شاخ غول، مفت، نه با زور پول  
از اوتاوا، تا سئول، بنده شنا می کنم  
می پزم آش انار، چاشنی آن خاویار  
صحبت دوغ و خیار، در همه جا می کنم  
تا ببرد بر تو رشك، ریزد از این رشك، اشک  
پیش رقیب تو کشک، توی غذا می کنم  
چون دو هزارو سه شد، لیف کم از کیسه شد  
وضع رقیبان «سه» شد، بنده صفا می کنم!  
نام مرا، ای عزیز! گر بنویسی تمیز  
من به جهان، از پریز، برق عطا می کنم  
می دهمت یک رطب، تا که بکوبی به لب  
بعد تو را روز و شب، بنده دعا می کنم  
ای که تو مرد رهی، رای به من گر دهی  
قدّ تو سرو سهی، چهره، سها می کنم  
ای گل من، ای صدوق! می دهمت من حقوق  
بعد کمی حق بوق بر تو ادا می کنم  
می کشم هر کوچه، گاز، می شود ارزان، پیاز  
می زنم آهنج گاز، سور و نوا می کنم  
باز کنم بخت تو، تازه کنم رخت تو  
نرم کنم سخت تو، بین که چه ها می کنم  
گر بدھی رای را دین تو گردد ادا  
جیب تو را این هوا «!» پر ز قاقا می کنم  
آرش» اگراین میان خواست گشايد دهن  
بر دهننش بی گمان، مشت رها می کنم



## نصیحته قولاق آس!

سین کی قارین آج اولموش مدام، الین ده خمیر  
«نصیحتی کنمت، بشنو و بهانه مگیر»  
گر ایسته سن قالا سالم جهان دا باش قولاغین  
«هر آن چه ناصح مشق بگویید، بپذیر»  
جوان سان، آی داداشیم! هم ده ساده، بیلمبرسن  
«که در کمینگه عمر است مکر عالم بیر»  
زیرک لر، اونداکی پول مول بولوردو، سن یاتدين  
«گر اندرکی، نه به وقق رضاست، خرد مگیر»  
دوران اوکوز اشیدیبیسن نه لر ائدره یاتانا؟!  
«یکی به فرش مرقع رسد، یکی به حصیر»  
اوزوم ده یاتدیم، اودوزدوم، اینانماسان، قولاق آس  
«که درد خویش بگوییم به ناله دی بیم و زیر»  
گوزون یوم، آغزینی باگلا، دوشونمه، تک بونو بیل  
«که می کشند در این حلقه، باد در زنجیر»  
خام اولدوم، هر زاد الیم دن گندیب، بو سوزله خوشام  
«که نقش خال نگارم نمی رود رضمیر»!  
اویمده، قاینانا دوقولادایر، نوه آغیلر  
«همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر!»  
بازاردا، بیززاد آلاندا، تحمل اثت، سوئله مه  
«که آن، متع قلیل است و این، بهای کثیر»  
یوزایل ده دوز، دوزه لر ایش لرین، بو شرط ایله کی  
«اگر موافق تدبیر می رود تقدیر»  
گل، آی داداش! خام اولاد، سویله یک کی: ایش یاش دیر  
«ولی کرشه می ساقی نمی کند تقصیر!»  
آمان دیر، ائیله مه هچ انتقاد، قال ساكت  
«که ساقیان کمان ابرویت زنند به تیر»  
«حدیث توبه در این بزمگه مگو، «حافظ»  
اوتوزایل «آرش» ایچیب تکجه چای لا، سو، «حافظ»!

## ائشعار طنز حمید آرش آزاد

## ائشعار ملمع

## بايرام دان سونرانين احوالاتي!

بو ايل قار آلتدادا قالسا بيزيم بو عيد سعيد  
«رسيد مژده كه آمد بهار و سبزه دميد»  
أئوين کرايه سيني گوئرمور آيلغييم، دئيرهه:  
«وظيفه گر برسد، مصرفش گل است و نبيد!»  
گوئوب آري، کنهنچ چوخ شولوق ساليب باغدا  
«فغان فتاد به بليل، نقاب گل که کشيد؟!»  
اصول رعایت اولور باع دا، اولماين نگران  
«به گرد عارض بستان، خط بنفسه دميد»  
يقين کي، بيزيكيمي بير کارمندامييش، پولسوز  
«هر آن که سيب زخدان شاهدي نگزيد»  
علف دويونله مه ين «سيزده» ده، يار تايماز  
«به راحتني نرسيد آن که زحمتي نکشيد!»  
گنده نده اتلچي ليگه، قوي آنان دا گلسين، اوغول!  
«كه گم شد آن که در اين ره به رهري نرسيد»  
خيال ائتمه کي، چوخ آزديز ائولى ليک خطرى  
«كه پيش آهوی اين دشت، شير نر بدويده!»  
باهارين ايلك آي، پولسوز گوئونده، چوخ اوزانار  
«كه نيسست باديه عشق را کرانه پديد»  
نه بورج وئرير بيزه دوستلار، نه نسيه اصناف لار  
«مگر نسيم مرود در اين چمن نوزيد؟!»  
ساتيلدي هر زاديم، اگنيدمه کوئنه شالوار وار  
«كه پير باده فرووشش به جرعه ای نخريد»  
دئنه نده: «پولسوز اولور شاعر» آي داداش! اينانين  
«كه رفت موسم و، «حافظ» هنوز می نچشيد!»  
شراب نوش کن و جام زر به «حافظ» بخش!  
بنله کرامت، «آرش» ائدره کاغيدلارا نقش

## باشينا دؤندويوم دلآل!

ايندي کي، توک توکلوبدور، باشين اولموش دام- داز  
«خيز و در کاسه سر، آب طربناک انداز»  
يا توک اکدير او باشا، يا تله سیک پوستیز آل  
«پیشتر زان که شود کاسه سر، خاک انداز!»  
قوجا وقینده، جوان ليق ائله، چال، اوينا، اوخو  
«حاليا غلغله در گنبد افلاک انداز»  
هم «بساز- بفروش» اولوبسان، هم «آزانس مسكن»  
«آتشي از جگـر جام در املاک انداز!»  
کارمند ایسته سه آلسین بیر اوتق، بیر دهليز  
«دود آهيـش در آـينهـي اـدرـاكـ اـندـازـ»  
بیرده گوئدون کي، گلهـنـ مشـترـيـ نـينـ چـوـخدـوـ پـولـوـ  
«برـرـخـ اوـ،ـ نـظـرـ اـزـ آـينـهـيـ پـاـكـ اـندـازـ!»  
تورپاغين نرخـيـ قـيـزـيلـ دـانـ باـهـاـديـرـ اـيرـانـ دـاـ  
«ناـزـ اـزـ سـرـ بـنـهـ وـ سـايـهـ برـ آـنـ خـاـکـ اـنـداـزـ»  
دادـاشـيمـ سـانـ،ـ فقطـ آـلـانـماـ حـرـيفـ لـرـ دـئـسـهـ لـرـ:  
يـوـخـسـولـونـ سـاتـ آـوـيـنـيـ،ـ اوـزـ يـارـيـناـ مـانـتـوـ آـلـ  
«آنـ قـبـاـ درـ رـهـ آـنـ قـامـتـ چـالـاـكـ اـنـداـزـ!»  
چـونـ گـلـ،ـ اـزـ نـكـهـتـ اوـ جـامـهـ قـبـاـ کـنـ،ـ «ـحـافـظـ»  
حرـصـ لـهـنـ دـلـ آـقـاـ،ـ تـنـزـ سـوـزـهـ قـوـيـ سـونـ،ـ حـافـظـ!

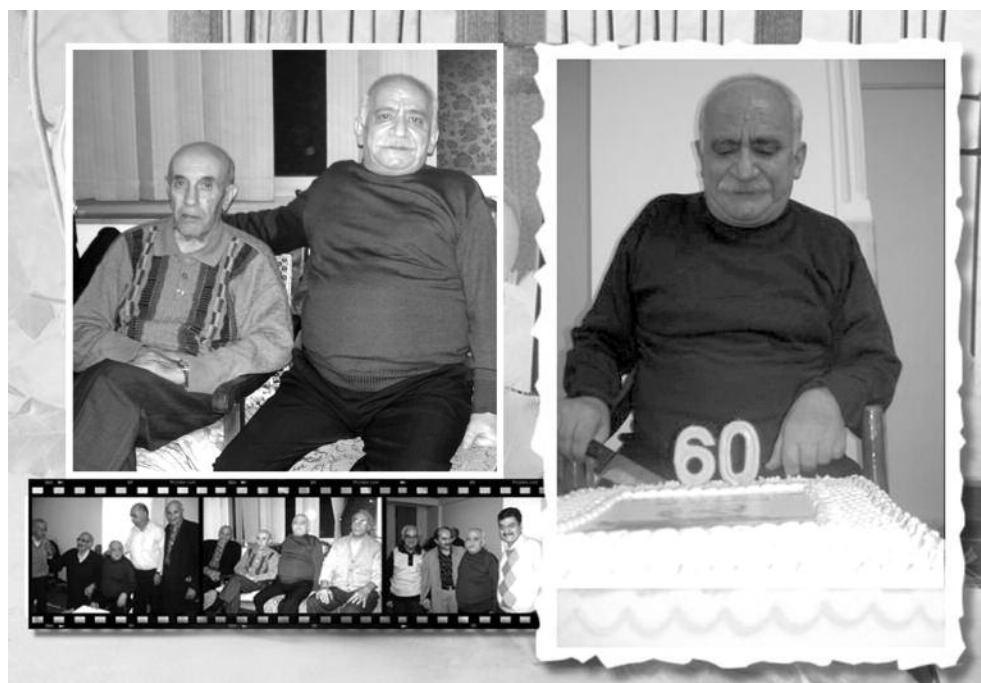
## خاويار

بس که دل پر می زند هر دم به سوی خاويار  
آرزو دارم که باشم خاک کوی خاويار  
خلق گويند: آرزوها بر جوانان عار نيسست  
کردهام مخلص به پيري آرزوی خاويار  
شاعران هستند معمولاً، اسیر زلف يار  
ليک اينجانب اسیر تار موی خاويار  
سعدی شيرين سخن، گر گول روی ماه خورد  
بنده رندم، می شوم عاشق به روی خاويار  
بادهی گلنگ را بر حافظ و خیام ده  
ساقیا! سهم مراهمن از سبوی خاويار  
کاش جای شعر شهد و شاهد و شمع و شراب  
پر شود ديوان من از گفتگوی خاويار  
پیستون را از برای خاطر شيرین نکند  
کوهکن می کرد آنجا جستجوی خاويار  
دوستان! اما فقط دارم سوال کوچکی  
تا بر افتاد پرده از راز مگوی خاويارا  
از چه رو، اينجانب و سرکار، نامحرم شدیم  
بر جمال دلکش و روی نکوی خاويار؟!  
این چراغ، آخر چرا بر اهل منزل شد حرام  
خانه اغيار روشن شد ز سوی خاويار?  
کاش پاسبورت و گرین کارتی به دست بنده بود  
تا پروازم! فرنگستان، به کوی خاويار  
گفت مسؤول عزیزی: «بهر ما ایرانیان  
هست خیلی نامناسب، طعم و بوی خاويار!  
در میان جنس های زشت و بد بو و پلید  
هست تنها نفت خام ما، هووی خاويار!  
بچه جان، از کله بیرون کن هوای خاويار  
چون که خیلی بدتر از لولوست خوی خاويار!  
با چنین شعری که «آرش» گفت، دیگر رفته است  
آبروی شعر ناب و آبروی خاويار!

## ما که نامزد انتخاباتی می شویم...!

خیز، ای دوست، که اقدام به کاري بکنیم  
بلکه در جنگ آشفته، شکاري بکنیم  
همچو ماستیم اگر فاقد یک ذره بخار  
حال بایست کمی فکر بخاری بکنیم  
انتخابـانـ زـ رـهـ مـیـ رسـدـ وـ ماـ بـایـدـ  
بـهـرـ تـبـلـیـخـ خـودـ،ـ آـمـادـ،ـ شـعـارـیـ بـکـنـیـمـ  
گـرـ سـخـنـرـانـیـ وـ تـبـلـیـخـ نـشـدـ چـارـهـیـ کـارـ  
نـزـرـوـیـ اـزـ روـ،ـ بلـ دـادـ وـ هـوـارـیـ بـکـنـیـمـ  
گـرـ اـفـاقـهـ نـکـنـدـ وـ عـدـهـ وـ نـسـاـهـارـ وـ پـولـ  
در مـرـاسـمـ هـاشـانـ (!) نـالـهـیـ زـارـیـ بـکـنـیـمـ  
تا نـمـکـ گـیرـ بـگـرـدـنـدـ وـ بـهـ مـاـ رـأـیـ دـهـنـدـ  
اـصلـحـ اـینـ استـ کـهـ مـهـمـانـ بـهـ نـهـارـیـ بـکـنـیـمـ  
دـیـگـرـانـ باـ مـوزـ وـ نـارـگـیـلـ رسـیدـنـدـ بـهـ رـأـیـ  
ماـ،ـ قـنـاعـتـ زـ چـهـ بـرـ سـیـبـ وـ خـیـارـیـ بـکـنـیـمـ؟  
سـهـ چـهـارـ دورـهـ اـگـرـ کـارـگـشاـ بـودـ رـیـالـ  
بـایـدـ اـینـ بـارـ،ـ توـسلـ بـهـ دـلـارـیـ بـکـنـیـمـ  
بـفـروـشـیـمـ ژـیـانـ خـودـ وـ پـسـولـ آـنـ رـاـ  
خرـجـ تـبـلـیـخـ بـهـ هـرـ شـهـرـ وـ دـیـارـیـ بـکـنـیـمـ  
غمـ مـخـورـ،ـ مـنـتـرـ مـاـسـتـ درـ آـنـجـاـ پـاتـرـولـ  
تا سـوـارـشـ شـدـ وـ رـفـعـ خـمـارـیـ بـکـنـیـمـ





رحمتی استاد حمید آرشین بیر شعریشین

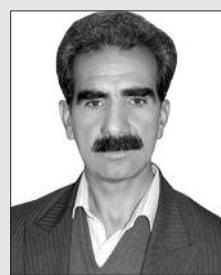
تورکیه چنورمه‌سی (جولوچولویه قالماڈی) ص ۳۸ و ۳۷

### غم یئمه!

رضایی

گر یوخوندور پول- پله، تندن چیخیر جان، غم یئمه  
یا یاشایشدا یوخوندور ذره سامان، غم یئمه  
گور گزیر اوغرو آزادجا، هر لباس و نقشه  
ژورنالیست لرله دولور وجهنده زندان، غم یئمه  
کفن و دفین خرجی گون- گوندن چیخیر عرشه ساری  
قارشی سیندا مفتهدیر ارزشده انسان، غم یئمه  
ای کی مدرکده لیسانسین وار، ایندھ خدمتین  
باشلا سیگار ساتماغا، تاپسان خیابان، غم یئمه  
دوزو صرف ائتدین نئچه میلیون آزاد دانشگاهها  
لیک یوخ مدرکده ارزش تکجه قیران، غم یئمه  
تا قازتلر بیر به بیر توفیق و تعطیل اولدولا  
باشقا شئی لرله دولور آردینجا میدان، غم یئمه  
کئچدی اول واخ کی تویوقلار بانلاییردی، ایندی سه  
جور- جوجوقلار بانلاییر، یوخ ائوده سلطان، غم یئمه  
گرچی چوق گوژ یاشی توکدوخ اورمیه دریاسینا  
یاغدی یامور، باشقا یتلر اولدو ویران، غم یئمه  
مصلحت تشخیصینی بیزدن بئی انسانلار بیلیر  
صحبت مجلسی بوش وئر یا وکیلان، غم یئمه  
گر بیر عده قیردی اوساری، دؤنوب باسدي گازا  
چون اولاردا یوخدو ترمز، کس سه فرمان، غم یئمه  
«آرشا» بوردان قبیستان! ایکی فرسخدي یول  
تاپمانان بیر یول کی یوخدور اوردا پایان، غم یئمه  
«شعر سئون» آرش چئوردی فارسی شعرین تورکیه  
تا اونو دموب اوستاسین شاگردی بیر آن غم یئمه!

### دلخوش و دلزنده و دلشداد بود



صادم محمدزاده (صفا)

دلخوش و دلزنده و دلشداد بود  
او حمید آرش آزاد بود  
یاد بادا آرش ما یاد باد  
یار خلق و آفتاب داد بود  
کام دنیا می شود شیرین ازاو  
آرش شیرین سخن فرهاد بود  
دلبر شیرین لمب با طنز خود  
عالی می آرامش و فریاد بود  
خوش مرام و خوش خرام و دلربا  
در تمام جنبه ها استاد بود  
نام نیکش زنده ماند تا ابد  
او ابر مرد فهیم و راد بود  
طنز پردازی چو آرش ملک ما  
کی به خود دیده که او نقاد بود  
کرده خلقی طنز او بیدار و دل  
در هوای دیدنش فرشاد بود  
با صفا بود و مرامش ماندگار  
جاودان می ماند او آزاد بود

۹۴/۴/۸ عجبشیر

این شعر به مناسبت تولد ۶۰ سالگی  
حمید آرش آزاد در سال ۸۶ سروده شد

کاظم خوش خبر

### ملمع آرش طنزپرداز

طنز داروست به هر خواب آلود

یوخخیانلار آییلار هر یاندا

طنزپرداز طبیب توده است

درده درمان ایلیر ایراندا

طنز تلخت ز عسل شیرین تو

بونی درد اهلی بیلر هر کس یوخ

آه- افسوس که دنیای بدی است

سوز قانان آزدی ولی قانماز چوخ

فاش سازد همه ناهنجاری

بیر دور و آینادی (آرش) طنزین

آفرین طبع شکربارت را

بو ایشین ساخلا اوزونده رمزین

خنده با اشک تر آمیخته ای

سنہ تبریک دییم بو باخیشی

خنده یا گریه چه باید کردن

یازماق اولماز داها بوندان یاخشی

خوب گفتی قلمت چون کندوست

ترکی- فارسی قلموندن بال آخر

راستی هم، چو عسل شیرین است

گرچه ظاهرده تیکاندیر که با تیر

سومین بیست مبارک بادت

قلمون قربانیام (آرش) یاز

سومین بیست دگر شادان زی

وار وطنده بئله یازماگه نیاز

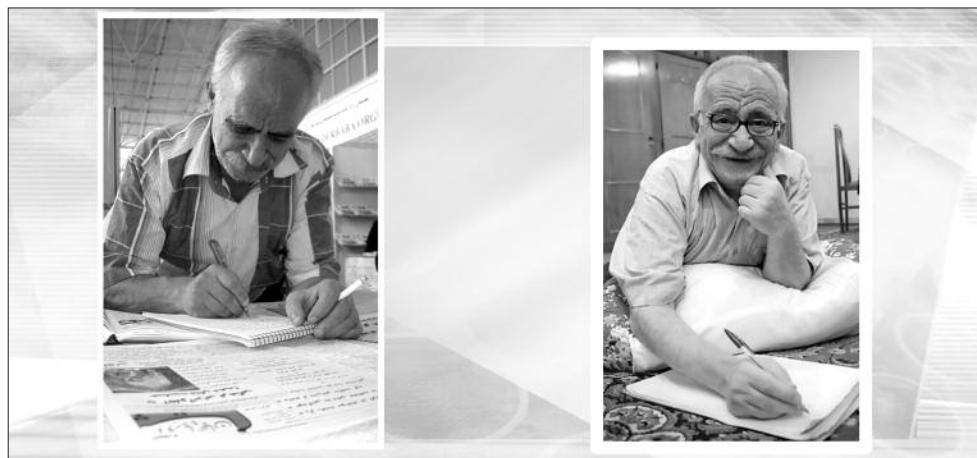
(خوش خبر) گرچه تو را بیند کم

وار ارادت سنہ چوخ قلبینده

هستم از روی مهت شرمنده

تاپمادیم سوز سنہ اوز شائینده





## فروغ صبح دانایی

صمد محمدزاده (صفا)

آرش آزاد و مرد آرمانی را سلام  
آشنای عشق راجان معانی را سلام  
آفتاب ملک دانش روشنی بخش جهان  
مظہر رنج و تلاش جاودانی را سلام  
آن فروغ صبح دانایی چراغ معرفت  
آن وجود بیکران مهربانی را سلام  
شاهکار خلقت پروردگار مهربان  
آن سراسر آفتاب گلفشانی را سلام  
آنکه می روید ز دستانش گل طنز و صفا  
آن بهار آرزوهای جوانی را سلام  
شعر زیبای محبت آن غزلخوان بهار  
آن گل اردیبهشتی و جنانی را سلام  
آن فروغ جاودان آغاز بی پایان عشق  
آنسرود زندگی و نغمه خوانی راسلام  
آنکه عمر خود نموده وقف ابناء پسر  
چشمدهی نور خدای لن ترانی را سلام  
آرش مارا که دارد صد هزاران در دعلم  
کرده از فرهنگ و دانش پاسبانی را سلام  
پاسدار حرمت علم و ادب را آفرین  
مظہر عشق و امید و شادمانی را سلام  
آن فراتر از کلام بی غرور با "صفا"  
آنکه نورش کرده روشن صد جهانی را سلام  
۹۴/۴/۱ عجبشیر



۱۱

## اوحوات! یامین کنیت!

آذربایجان معاصر طنز شعری

حمید آرش آزاد



با مقدمه: بحین شیدا

## یادی از خاطره ها

مطلوبی از استاد حسن نجفی

برای ویژه نامه چهلم حمید آرش آزاد-- اول مهر ۱۳۸۹



گنجشگک اشی مشی...

خش خشن سینه...

سرفه های بی در پی...

و سماوری که همیشه خدا می جوشد.

یک اتفاق لخت و خالی با تعدادی کاغذ کاهی باطله ای

سفید

دود و بوی سیگار و نخ های سیگاری که مدام قتل عام

می شوند.

مرگ نخ های سیگار و تنها نشانه های به جا مانده از آن

همه حضور

زردی جا خوش کرده در سیبل و انگشتان دست

یک عینک ذره بینی و

کنجکاوی من که

"دنیا از بست آن عینک چگونه جایی است؟"

سکوت ملال آور و صدای آواز خش دار مردی که هزار

گاهی مشکلات زندگی اش را به سخره می گیرد.

گنجشگک اشی مشی...

نوشتن و نوشتن و خواندن گهگاه آن برای کسی که در

نگاه اول هیچ وجه اشتراکی با او ندارد. قیافه هایشان به هم

نمی خورد و شاید...

قیصر، گاو، سوته دلان، گوزن ها... یادش بخیر

نوستالژی مشترک دو آدم تنها در خیل یارانی که آنها را

احاطه کرده اند

\*\*\*

من روزهای تنهایی تو را خزیده در کنج

روزنامه شهر به یاد می آورم و این میل مفترط

حلوا حلوا کردن را و برداشت تابوتات را و...

کمی سرم گیج می رود

دوست ندارم در هیچ مراسم تو باشم، من چندی

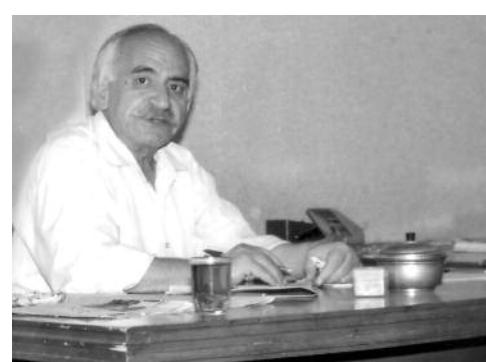
است عشق به زنده ها را تمرین می کنم

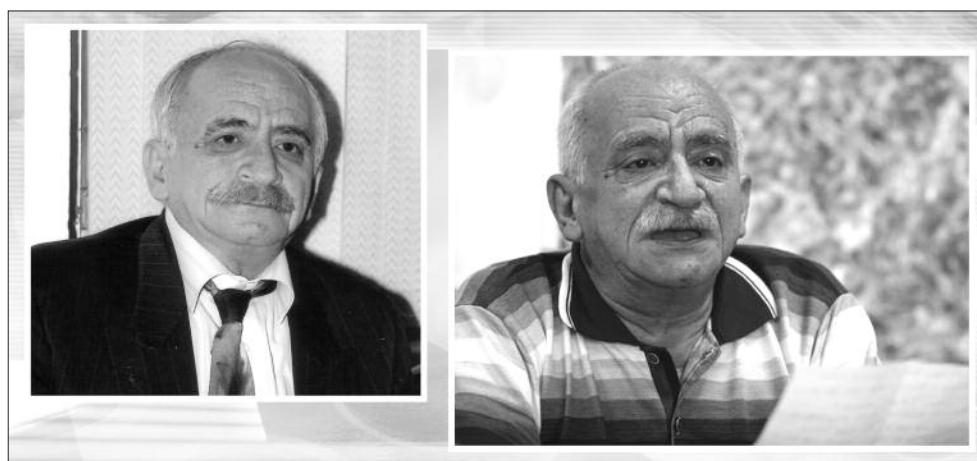
نه سینه چاکی به رفتگان را

\*\*\*

۱۹ سال پیش، در همین شانزالیزه خودمان، خیابان تربیت، داخل یک دفتر ساده با میز چوبی و چند صندلی زهوار در رفتنه او را دیدم. روزنامه مهدآزادی.

او به چند رغازی طنز می نوشت تا صورتش را با سیلی سرخ نگه دارد و من به چند رغازی همه عشق خودم به سینما و تئاتر را در روزنامه ردیف می کرم. هر دو نگران بودیم از دنایی که برایمان مرتب شاخ و شانه می کشید.





## جذبه‌ی خورشید

تقدیم به حمید آرش آزاد

روح تو مرا از زنجان

به تبریز می‌کشد

به شهر شهریار

به شهر غیور مردان تاریخ

قدم هایم را که بیشتر بر می‌دارم

تو را بزرگ می‌بایم

همانند جذبه‌ی خورشید

و چه ساده نگاهت را از دنیا برگرداندی

اینجا ترمیمال بزرگی نیست

همه‌ی ما روزی خواهیم رفت

هنوز یاد

بر صحیفه‌ی دلم خودنمایی می‌کند

آزاد

آزاد و رها همانند پرستوهای مهاجر

که قفسی نیست

برای بند کشیدنشان

رفتی

همانند همان خاطره‌هایی که در ذهن

تا ابد ماندگارند

من به نفس کشیدن گلهای

ایمان دارم

## شاعیر یولداش

سن گندن یوللارا من یاواش یاواش باش چنکرم  
اور نگیمدن سن اولان یولره‌ای کاش چنکرم

هله وار سوزلریوبین دادی دیم دویمامیشام  
او خودوخجا سوزووی گوزلریمه یاش چنکرم  
آرالاندین گوزلیم یا کی سنی آیری سالیب

سوزلریندن او گوزل گوزلریوه قاش چنکرم

شاعیرین شعریوه من بودو سوزوم سن دی منه  
سوزلرین قیمتی یوخدو سوزلرن باش چنکرم

گوزلرین آچ داخی بیر رنگی سولان گولله باخ

او گوزل با غلاریوبین دورسینه داش چنکرم

منه سن یولداش اولوب هر گیجه، گوندوز نجه سن  
آدیوبین اوستونه من کولگه‌ی یولداش چنکرم

یولداشیم من سنی تاپدیم ولی سن گیتمیشیدین

نقش حسرت او گندن یوللارا قارداش چنکرم

## لب درد

سکوت آخرین تو دنیای حرفو صد کتاب  
مونده هنوز تو دفترنا نقشه‌ی طرح آفتاب

شاعر شهر شهریار چی می‌مونه به یادگار

یه خنده روی لب درد و درسی از آموزگار

ساعت و روز عمری که دقیقه‌ها و خنده‌ها

از فاصله حرفی نگوای وارت بخشندۀ‌ها

شاعر رویای دلم که خنده هاش شده کتاب

از جمله‌های عاشقی‌ایینه و زلال آب

چی بگم از نبودنت تو این دنیای واهمه

حس می‌کنم جای تو باز تو کوچه‌های شهر کم

## به یاد حمید آرش آزاد

کاظم رستمی - زنجان

هنر از همان جایی آغاز می‌شود که خلاهایی برای احساس  
آرامش به وجود می‌آید و هنرمند زمانی به عینیت می‌رسد که  
خلاصه را تا حد امکان با آثاری در خور پر می‌کند زمین به چشم  
خود هزاران نفر را دیده است که با هنرمندی تمام سعی در خلق  
آثاری بوده اند که جهانیان را به حریت و ادارند

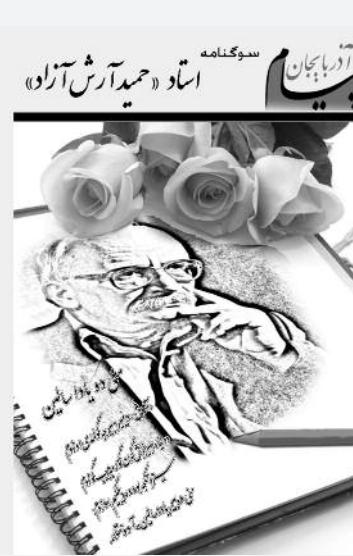
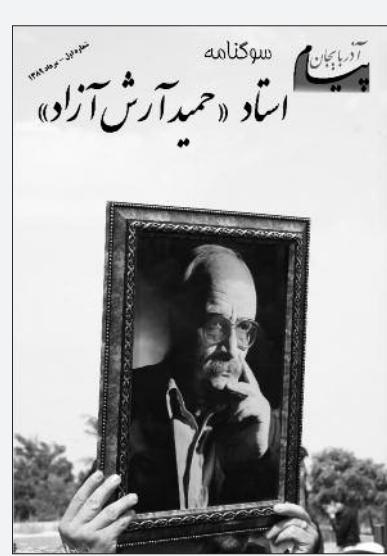
در شهری که مهد هنرمندان بزرگی چون محمد حسین  
بهجت تبریزی، پروین اعتمادی، رهی میری و هزاران هنرمند  
دیگر که باید یادشان را گرامی داشت، ظهور هنرمندی چون  
حمید آرش آزاد جای تعجب نیست

همه جای ایران سرای هنرمندان بوده و هست گرچه گاهای  
مشاهده می‌شود که هنر و هنرمند را ارج نمی‌نهند اما هنر و  
هنرمند مسیری را که باید بسوی تعالی طی کند می‌کند  
یاد هنرمندی چون حمید آرش آزاد در دلهای مردم خواهد  
ماند، هنرمندی که از مردم می‌نویسد و هنرمند را از دل مردم می‌  
گیرد همیشه در ذهن ها و یادها باقی خواهد ماند  
برای هنرمند مرگی نیست چون آثارش به او زندگی جاود و  
دوباره‌ای خواهد بخشید

بزرگداشت‌هایی که برای هنرمندان گرفته می‌شود در نظر  
این حقیر باید سال به سال باشکوه‌تر برگزار شود گرچه ما باید  
قبل از آنکه هنرمند چهره در نقاب خاک کشد از او تجلیل و  
قدرتانی کنیم و از وجود چون خورشید آنان استفاده کنیم

در نظر این حقیر در بزرگداشت‌ها باید از افرادی خبره و  
صاحب فن و صاحب نظر دعوت بعمل آید گرچه آنها باید خود  
پیشقدم این کار شوند تا مراسم و هر هدفی که در نظر است  
بخوبی انجام گیرد

در پایان از همه‌ی کسانی که به نوعی قدم در راه هنر دارند و  
یادی از هنرمندان می‌کنند قدردانی و تشکر می‌کنم و امیدوارم  
این نوشته‌های سرتاپ غلط را از بنده‌ی حقیر پذیرا باشید.





## «برخیز»! سیگاری بگیران شعری بگو!

احد نقش شور سپهر - مرداد ۱۳۹۳

خاطر اتمان به یاد ندارند که تو خنديده باشی؛ با آن که همه مارا خنداشتند، به یاد نداریم شادی برای تو معنا یافته باشد، هرچه دیده ایم، زهرخند و تلخاب طنزی بوده که بر لبانت نشسته و ما دیده ایم؛ زهرخندی به روی همه نابجاهاست «جاشده و تلخابی بر حلاوت هر آن چه بر دل و ذهن کسانی که خر مراد می رانند و هیچ نمی دانند نشسته ...

خوش بر تو که امروز رفته ای از آستانه ناکجا هی جهان؛ رفته ای به ابدیت واژگانی که خلق کرده ای پیوندی و حضوری همیشه داشته باشی در منتهای کلام ...

دیرگاهی نیست که کوچیده ای، دیرزمانی نیست که رفته ای؛ اما تو گویی که سنگینی قرن های کلامی و بی شعری بر شانه های مایخ زده است.

آینه های زمان در تنها ی این روزهای ما که بی تو دچار شده ایم، دیگر تو را برای مانمی سرایند ...

باوه می باقم، می دام، اصلا چه می گویم، نمی

دانم، برای منی که هیچ نمی داند و در آغاز راهی ایستاده است که بزرگانی چون تو گشوده اند، سخن راندن از

تو و اندیشه ای که قریب به نیم قرن چونان بیرقی بر تارک قله ادب و طنز این مرز و بوم در اهتزار بود، جسارتی است دشوار؛ با این وجود هرچه بگویم و بگویند و هرچه بنویسم و بنویستند؛ تو خود آنی که می دانی و می دانیم و می دانند؛ تو را ماخوب می فهمیم ...

تنها این دریغ و افسوس که بارفتنت جا برای بسیار ناالهان بی مایه از طنز فراخ تر شد و جولان شاعری و طنزی آغازیدند، امروز جای خالی سهیلی تو، بیش از گذشته احساس می شود؛ افسوس که تنها یک روز در سال و دیگر هیچ؛ این، تنها بهانه برای با تو بودن برای ماست ...

راستی دلم می خواهد بگویم : استاد برحیز ! ، سیگاری بگیران ، چیزی بنویس ، شعری بگو ، تبغ طنرت را به رخ یاغیان بکش ، حرفی بزن؛ اما تازه یادم می افتد که تو دیگر نیستی من هم دیگر سیگار نمی کشم ...

روحت شاد استاد!

آن زمان که بودی در میان ما و نمی دیدندت و برحیز طناب بر واژگان تو می بستند تا حلقوم گفتنت را به تنگنای نگفتن و سکوت بفسارند، می شد به تمامی، غم را در چشم هایت به نظاره نشست اشاره:

رسم هرساله من بوده که در سالروز آزادی استاد آرش آزاد از قفس تن، چیزی به پاس هنر و تلاشش در وادی روزنامه نگاری ، شعر و ادبیات و چندین هنر دیگری که داشت چیز کی بنویسم و ادای دینی بکنم ، امسال نیز به رسم وظیفه والبته قولی که به دوست خوبم سیامک ، فرزند خلف استاد داده بودم چنین تکلیفی داشتم تا نوشته ای را برای ویژه نامه ای که قرار بود در سالگرد آرش منتشر شود برسانم ؛ اما یکی دو اتفاق خواسته و ناخواسته باعث شد تا مطلب امسال کمی دیرتر آمده شود و به ویژه نامه نرسد؛ این نوشته تنها ادای دینی کوچک به پیشگاه روح بزرگ استاد است و بس.

نمی دام کدام واژه در رثایت ، زیننده روشنای همیشه توست ؟

آن زمان که بودی در میان ما و نمی دیدندت و برحیز طناب بر واژگان تو می بستند تا حلقوم گفتنت را به تنگنای نگفتن و سکوت بفسارند، می شد به تمامی، غم را در چشم هایت به نظاره نشست ... یا آن هنگام که از بازی با کلمات عده ای نامحرم شعر، خون در کام می بلعیدی و دم بر نمی آوردی ؛ در همه آن روزها و

حالات نه شادی ، که نصیبت غم بود.



## آرش آزاده یوللادیم

مسعود شریعتی

دون، دان سلامی آرش آزاده یوللادیم

کونلونده ساکت اولدوغو فریاده یوللادیم

عشقی چو خیدی چون کی ائله، یوردا، کولتوره

یازادیم، پاکاتدا عشقیله آباده یوللادیم

وئرمیشدی یادگار من ایچون بیسر قلم مداد

تیشه تکین یونوب اونو فرهاده یوللادیم

جنتده آرش ایله سخا چون داریخماسیم

شیدا بوبوردی یالقیزی ایمداده یوللادیم

اوردا سوبای قالیب هله یوخ حوری دهن خبر

یاده سالیب بو صحبتی حداده یوللادیم

ایستیمردی اوردا دفتر شعرین ائده کتاب

من رهنمالیق ایلیب ارشاده یوللادیم

چو خلار عمور بوبو چکیب آزادلیق حسرتین

ستارخانیم آدین بله افراده یوللادیم

آیری سالیبدی چوخ بالانی خانواده دهن

بو شخته یازدا عرضه می صیاده یوللادیم

شعری یازاندا ایوانا قوندی بیر آغ یاهی

باغلاندی نور دیده استاده یوللادیم



## غربت غریبانه پدر طنز دو زبانه آذربایجان

# طنز نوشته هایی در اذهان مردم ماندگار شد

شاهین بدرحیدری - مرداد ۱۳۹۳

شیرین بیان می کرد، گویی در این نوشته کوتاه نیز از اهالی فرهنگ و مسئولان فرهنگی به صورت نامحسوس گلایه کرده است؛ چرا که در زمان حیات این روزنامه نگار بر جسته کشورمان آنچنان که باید تقدیری از جایگاه وی نشد که امیدواریم در این سالها جشنواره هایی با عنوان این شاعر و آذربایجانی برگزار شود.

### برای به دست آوردن حق می جنگید

نویسنده و روزنامه نگار تبریزی که اتفاقاً فرزند آرش آزاد نیز هست در گفتگو با خبرنگار مهر اظهار داشت: هیچ وقت و هیچ کجا از مطالب پدرم دفاع نکردم، خودش هم این را می دانست، حتی چندین بار گفته بود که از این کارت خوش می آید، برخی ها در برابر اشعار و مطالibus انتقاد می کردند، اما من هیچگاه واکنش نشان نمی دادم و همواره در برابر انتقادات سکوت می کدم البته خودش نیز دوست نداشت تعریف زیادی از نوشته هایش بشود.

سیامک آرش آزاد افزود: پدرم بنا به دلایلی در سال ۱۳۶۲ از شغل معلمی کنار رفت، چندین شغل عوض کرد تا توانست در کار روزنامه نگاری بازنشسته شود و برای تأمین مخارج زندگی تلاش زیادی کرد اما هیچ وقت نه تملق کسی را گفت و نه در برابر زیاده خواهی ها، تضییع حقوق و زورگویی های کارفرمایی اش ساكت ماند.

وی با بیان اینکه آرش آزاد همواره معتقد بود که برای به دست آوردن حق باید جنگید و تلاش کرد، افزود: در برابر زورگویی و زورگویان می ایستاد، هرجا که حس می کرد کسی دارد با زور چیزی را برایش تحمل می کند مردانه تا آخر می ایستاد تا حرفش را به کرسی بنشاند. فرقی نمی کرد که طرف کافر ما، یا دوست یا حتی نزدیکانش باشد.

وی در ادامه در خصوص علاقه آرش آزاد به نوشتن اظهار داشت: هنگام بستری شدن در بیمارستان به دلیل مشکلات ریوی، باز هم دست از قلم و نوشتن برنداشت، آن قدر علاقه و شوق برای نوشتن و خواندن داشت که موجب تعجب دکتر و پرستارهای بخش ریه بیمارستان شده بود.

حال با اینکه حمید آرش آزاد در جمع مانیست ولی نوشته ها و شوخی هایش هیچ گاه از اذهان مردم خارج نمی شود که امیدواریم مسئولان فرهنگی نیز چنین شخصیت های فرهنگی را فراموش نکرده و به صورت شایسته مقام آنان را تکریم کنند.

بالا» و «جولوجولویه قالمادی» منتشر کرده، ۲۳ مرداد ۱۳۸۹ مردم آذربایجان را تنها گذاشت و به ادبیت پیوست ولی نام و یادش همواره در بین مردم و در این دنیا جاودانه خواهد ماند. با وجود اینکه چند سالی است که از جدایی این شاعر و نویسنده نامدار آذربایجانی با مردم می گذرد ولی با این حال جز مراسم ختم در مجتمع فرهنگی و هنری اداره کل فرهنگ و ارشاد استان در سال ۱۳۸۹، هیچ مراسم بزرگداشت مناسبی در شان این شخصیت بزرگ برگزار نشد که قشر فرهنگی و هنری جامعه از مسئولان فرهنگی خواستار برگزاری مراسم بزرگداشت آبرومندانه در شان این هرمند است.

### انتشار اشعار طنز ترکی برای نخستین بار در مجله گل آقا

حمید آرش آزاد نخستین کسی بود که از سال ۱۳۷۴ اشعار طنزآمیز به زبان ترکی آذربایجانی در هفته نامه و ماهنامه گل آقا و همچنین بچه ها گل آقا با القاب متفاوت به چاپ رساند و تا آخرین لحظات عمرش با این نشریه همکاری داشت؛ وی در متن ناتمام معرفی آرش آزاد که زندگی خود را در چند صفحه ای نوشته و به دلیل آزمیدن در خاک تنواتی آن را ادامه دهد، خود را به عنوان همکاران پیوسته با گل آقا معرفی کرده است.

وی در قسمتی از این زندگینامه که به صورت طنز به نگارش درآمده، آورده است: آرش آزاد یک بار در جشنواره آذربایجان شرقی، یک بار در جشنواره مطبوعات شمالغرب کشور و یک بار در جشنواره استان زنجان تنواتی است مقام اول رشته طنز در میان طنپردازان شمالغرب به خود اختصاص دهد و از این بابت تعدادی تمام سکه بهار آزادی و لوح تقدیر کسب کند.

وی همچنین در بخش دیگری ادامه می دهد: چندین بار هم در مسابقات سراسری طنز، شعر، مقاله و جدول، جزو هشت نفر اول بوده که بته تهرانی ها در حق او لطف کرده و اجازه نداده اند مقام اول را به دست بیاورد.

حمید آرش آزاد همچنین ادامه می دهد: در یک کلام و به طور خلاصه، آدم به این نتیجه می رسد که جناب آرش چندین و چند دفعه، «شاخ غول، گرز رستم» و چیزهایی از این قبیل را شکسته است که باید جریمه هایش را پردازد که البته همیشه هم جریمه پرداخته است اما هنوز که هنوز است، کسی نمی داند که شکسته های «شاخ غول» و گرز رستم را در کجا پنهان کرده است!

تبریز - خبرگزاری مهر: چهار سالی است که پدر طنز دو زبانه آذربایجان و روزنامه نگار نامدار ایرانی در خاک آرامیده است ولی در این سالها هیچ مراسم بزرگداشت مناسبی در شان این شاعر شهیر برگزار نشده است.

هنگامی که قلم برداشته و می خواهی در خصوص شخصیت های بزرگ و بر جسته ای قلم فرسایی کنی، قلم، زبان و هر اندیشه ای از توصیف جایگاه آن شخص قاصر می ماند؛ به خصوص که آن فرد، جنسی از خود مردم بوده و به قول مردم کوچه و بازار هر فنی را حریف باشد.

چهار سال پیش در همین روزهای گرم تابستانی، مردم آذربایجان به خصوص قشر فرهنگی و هنری، در سوگ از دست دادن بزرگمرد نشستند که هم معلمی دلسوز بود و هم روزنامه نگار، شاعر، نویسنده و طنپرداز و همچنین از بنیان گزاران طنز ترکی آذربایجانی (فارسی و ترکی آذربایجانی) که در نوع خود عجیب، منحصر بفرد و جالب توجه بود.

وی طنز را به معنای واقعی خود یعنی به نقد کشیدن جامعه با استفاده از بذله، وارونه سازی، خشم و نقیضه، ضعف ها و تعليمات اجتماعی با دو زبان فارسی و ترکی آذربایجانی پیاده می کرد و از هرگونه لودگی و بیهودگی که این روزها بیشتر افراد در جامعه با آنها درگیر شده اند، به دور ماند و همواره سعی داشت دردهای جامعه را به زبان طنز بیان کند.

حمید آرش آزاد که سالیانی است با القاب گول اوغلان، قزلبایش، وروجک تبریزی، بیگلر بیگی، طوطی بالاسی، لک لک کوتوله، کوره باشی اوشاغی و خان دایی در مجله گل آقا و سایر نشریات قلم چرخانده و کتاب هایی چون مفتون خاک، یاغی، گرگ های قائلی دره، مسافران سیاره آلفارا ترجمه و منتشر کرده و همچنین کتاب از جاودانه «هوپ هوپ نامه» را از الفبای سیریلیک به خط رایج ایرانی برگردانده و البته چند کتاب از جمله «جیز لیغیندان چیخما





حمید آرش آزاد - کیومرث صابری فومنی (گل آقا)



محمد پور ثانی (دایی سبیل) - حمید آرش آزاد - نادر ابراهیمی



در کنار علیرضا خمسه



در کنار عمران صلاحی



در کنار استاد یالقیز



مرداد ۱۳۸۸ تقدیر توسط انجمن صنفی روزنامه نگاران استان



دیدار رئیس و اعضای انجمن کاریکاتوریست های استان - تیر ۱۳۸۹



تجلیل از روزنامه نگاران برتر در سال ۱۳۸۴ توسط بشیری مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان

آرش مهربان  
آزاد مود آذری  
کبوتر پارسی گوی  
شیرین سخن  
این اثر را مشتاقانه  
به تو تقدیم می کنم  
که آزادی  
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد

طرح و متن:  
استاد علی دیواندری

